

برخیز، برخیز، سحر شد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخیز، برخیز، سر شد

از مجموعه

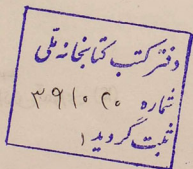
نمایشنامه‌های دانش‌آموزی (۱۴)

مژگان بنی‌هاشمی



تابستان ۱۳۷۷

PIR
۴۲۲۴
/ ۴۳
۴. ج.
ن. ۱۰



عنوان کتاب: برخیز، برخیز، سحر شد
تهیه و تنظیم: اداره کل امور فرهنگی و هنری معاونت پرورشی
وزارت آموزش و پرورش
نویسنده: مرگان بنی‌هاشمی
بازنویسی و ویراستاری: محمدرضا رضایی، منوچهر اکبرلو،
مرگان بنی‌هاشمی
ناشر: انتشارات تربیت
حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی انتشارات تربیت
طرح روی جلد: مجتبی بابائیان
چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷
تیراژ: ۲۰۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی: گرافیک گستر
چاپ و صحافی: دفتر انتشارات اسلامی
قیمت: ۵۰۰ ریال
شابک: ۹۶۴-۶۳۰۶-۴۱-۱
ISBN 964-6306-41-1

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهید
لیافی‌نژاد غربی، پلاک ۱۸۳ صندوق پستی: ۱۴۱۵-۱۳۴۱۵
تلفن دفتر مرکزی: ۶۴۶۰۶۸۳ تلفکس: ۶۴۶۵۹۰۵

در بین انواع و اقسام روشها، شیوه‌ها،
ابزارها و بیان‌های هنری، بیان نمایش
در مجموع از همه رساتر، بلیغ‌تر و
جالب‌تر است و امتیازات بیشتری دارد.
مقام معظم رهبری

مقدمه

نظر به اهمیت هنر نمایش و تأثیر سازنده آن در تربیت اخلاقی،
دینی، سیاسی و اجتماعی آینده‌سازان میهن اسلامی «اداره کل امور
فرهنگی و هنری وزارت آموزش و پرورش» در راستای اهداف و
سیاستهای از پیش تعیین شده، اقدام به تهیه و تدوین مجموعه
نمایشنامه‌های مناسب و جذاب از میان آثار برگزیده مسابقات
نمایشنامه‌نویسی دانش‌آموزان و «آیین تربیت» نموده است.
هرچند ممکن است این مجموعه، کامل و بدون اشکال نباشد اما ما

معتقدیم که با ارایه تعداد متنابهی از این دست آثار می توانیم به تقویت
بنیه گروه های نمایش دانش آموزان پردازیم. جهت استفاده هرچه بیشتر
از این متون، ذکر این نکته ضروری است که برخی متون نمایشی، با
تغییرات جزئی قابل استفاده برای هر دو گروه خواهر و برادر می باشد.
امیدواریم با استفاده از نظرات و پیشنهادات سازنده صاحبان اندیشه
و مربیان محترم مدارس، گامی هرچند کوچک در جهت تربیت و
غنی سازی اوقات فراغت این نسل پویا برداریم.

کارشناسی هنرهای نمایشی

اداره کل امور فرهنگی و هنری

نقش‌ها:

۱ - دختر بچه ده ساله

۲ - عروسک اول

۳ - عروسک دوم

۴ - عروسک میمون

۵ - عروسک خرس

مقطع ابتدایی دختران

صحنه:

(یک اتاق خواب که عروسک‌های مختلف در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. دختر بچه‌ای روی تخت خوابیده است صدای خروس سحر.)

صدای مادر: الهام جان، بلند شو مادر.

الهام: آه بازم شروع شد.

صدای مادر: الهام بلند شدی؟

الهام: آه نمی‌ذارن آدم بخوابه.

صدای مادر: الهام ... الهام جان.

الهام: بله ... بیدار شدم.

(صدای مادر قطع می‌شود. الهام مجدد می‌خوابد.)

(یکی از عروسک‌ها تویی را روی تخت الهام پرت می‌کند. توپ

روی تخت خورده بلند شده و در دست عروسک دیگر جا

می‌گیرد.)

الهام: چی بود؟!

الهام: مثل اینکه خواب دیدم.

(الهام دوباره می‌خوابد. عروسک خرس از پایین تخت پتو را از روی او می‌کشد. الهام پتو را روی خود برمی‌گرداند. چند بار این حرکت تکرار می‌شود. یکباره الهام از جا می‌جهد. عروسک خرس به صورت ثابت و بی حرکت باقی می‌ماند.)

الهام: یعنی چه؟! کی پتوی من رو کشید؟! ولی اینجا که کسی نیست. نکنه دوباره خواب دیدم. آره فکر می‌کنم خواب دیدم.

(الهام دوباره خودش را زیر پتو پنهان می‌کند. عروسک‌ها به سراغ او می‌آیند. تخت را بلند کرده، می‌چرخانند.)

الهام: کمک ... کمک ... بذارینم زمین ... اینجا چه خبره؟ ... کمک ... دست از سرم بردارید ...

(تخت برمی‌گردد. الهام از زیر آن بیرون می‌آید. عروسک‌ها ثابت هستند.)

الهام: پس چرا دیگه تکون نمی‌خورید؟ ... یه حرفی بزنید ...

چی شد پس؟ ... با شمام ... نکنه بازم دارم خواب می‌بینم.

نه بابا بیدارم ... پس خیالاتی شدم ... ولی تختم چه جوری

برگشته ... هیچ سردر نمی‌آرم ... فکر می‌کنم زیاد غلت زدم

... مهم نیست ... بهتره بخوابم ... خوابم داره حروم می‌شه.

(الهام تختش را مرتب می‌کند و روی آن می‌خوابد.)

عروسک اول: نج نج نج!

عروسک دوم : وای وای وای وای!

(الهام سرش را از زیر پتو بیرون می آورد و به عروسک ها چشم می دوزد. آنها بی حرکت هستند. الهام سرش را زیر پتو می کند.)

عروسک اول : دختر ...

(الهام سرش را با سرعت بیرون می آورد و به او نگاه می کند. عروسک بی حرکت است. الهام دوباره آماده می گرفتن سرش را زیر پتو می کند.)

عروسک اول : دختر ...

(الهام با سرعت سرش را بیرون می آورد. عروسک بی حرکت است. الهام این بار پتو را تا زیر چشم هایش بالا می کشد و ظاهراً خودش را به خواب می زند.)

عروسک اول : دختر بیچاره ...

عروسک دوم : دلم براش می سوزه.

عروسک اول : نمی دونم چیکار می کنه.

عروسک دوم : اگه می دونست که این کارو نمی کرد.

(الهام به آرامی بلند می شود آن دو را نگاه می کند. عروسک

میمون و خرس سعی می کنند عروسک ها را متوجه کنند، ولی آنها

الهام را ندیده اند.)

عروسک اول : چطور کمکش کنیم؟

عروسک دوم : فایده نداره.

عروسک دوم : امتحانش که ضرری نداره.

عروسک دوم : وقت تلف کردنه.

عروسک اول : اما شاید...

عروسک دوم : نه ممکن نیست.

عروسک اول : اگه بهش بگیم چی؟

عروسک دوم : مانمی تونیم.

عروسک اول : کاری کنیم که خودش بفهمه.

عروسک دوم : خیلی مشکله.

عروسک اول : سعی می کنیم.

عروسک دوم : سعی که کردیم.

عروسک اول : آره راست می گی، اون بازم خوابید.

الهام : آهای شماها، چی دارید می گید؟!

(عروسکها فرار می کنند. الهام آنها را گرفته و با طناب می بندد.)

الهام : پس همه اون مسخره بازی ها زیر سر شما بود.

می دونم باهاتون چه کار کنم. الان می اندازمتون ته کمد تا

دیگه مزاحم من نشین.

(عروسکها جیغ می زنند و التماس می کنند. اما الهام توجهی

نمی کند و کشوی کمد را خالی می کند. عروسک کوچک یک

میمون را بیرون می اندازد.)

عروسک میمون : داری چکار می کنی؟ نزدیک بود بچه ام رو

بکشی.

(الهام جا می خورد.)

عروسک میمون : واقعاً کارهایت شرم آورده.

عروسک خرس : معلوم نیست این دختر کی می خواد رفتارشو

اصلاح کنه.

الهام با دیدن او جیغی می‌کشد و به طرف دیگری می‌رود.

عروسک خرس : هی ... گوشم ...

الهام : اینجا چه خبره؟ ... شماها چرا اینجوری شدید؟!

عروسک خرس : ما چه جوری شدیم؟

الهام : همین ... جوری دیگه ...

عروسک خرس : اون چی می‌گه؟!

عروسک میمون : نمی‌دونم، شاید خواب زده شده.

الهام : من خواب زده نشدم، شماها دارید حرکت می‌کنید و حرف

می‌زنید.

عروسک میمون : خب مگه اشکالی داره؟

الهام : اشکال؟! شماها نباید تکنون بخورید تا من تکنون بدم.

عروسک خرس، دهه، اینو، یکی می‌خواد تورو تکنون بده.

الهام : هیچم این طور نیست، من می‌تونم خودم رو تکنون بدم.

عروسک خرس : ابدآ، این ماییم که داریم تورو تکنون می‌دیم.

الهام : چه حرفا، شما عروسکید.

عروسک میمون : چه حرفا، مگه تو چی هستی؟!

الهام : من آدمم... واسه چی می‌خندید؟ این حرفم کجاش

خنده‌داره؟

عروسک اول : آخه تو می‌گی من آدمم.

الهام : یعنی چه؟ خب معلومه که من آدمم.

(خنده بیشتر عروسکها)

الهام : آدم بودن کجاش خنده داره؟ ... ساکت باشید... ساکت باشید
... ساکت ...

عروسک اول : می گه آدم بودن ...

عروسک دوم : مدت هاست این طور نخندیده بودم ...

عروسک میمون : چه موجود بامزه ای ...

عروسک خرس : واقعاً بانمکه ...

الهام : ساکت ... دیگه بس کنید. بس کنید، نمی خوام بشنوم،

ساکت ... برای چی منو مسخره می کنید؟

عروسک اول : ما نمی خواستیم تورو مسخره کنیم.

الهام : شما به من خندیدید.

عروسک میمون : تقصیر خودت بود حرف بامزه زدی.

الهام : کجای حرف من خنده دار بود؟

عروسک دوم : آخه همین جواری که نمی شه هرکی از راه برسه

بگه من آدمم.

الهام : ولی واقعاً من آدمم، راست می گم.

عروسک اول : تو باید اینو ثابت کنی.

الهام : ثابت کنم، چه جواری ثابتش کنم؟

عروسک اول : من نمی دونم ... شما می دونید بچه ها؟

عروسکها : نه!

عروسک دوم : خودت باید راهشو پیدا کنی.

الهام : خب من راه می روم.

عروسکها : خب ما هم راه می رویم.

الهام : من حرف می زنم.

عروسکها : ماهم حرف می زنیم.

الهام : من فکر می کنم.

عروسکها : ماهم فکر می کنیم.

الهام : فهمیدم، من روح دارم.

عروسک اول : خب اون کجاست؟

الهام : کجاست؟! خب معلومه توتنم.

عروسک خرس : هه می گه توتنم.

عروسک میمون : لابد راست می گه.

عروسک اول : خب نشونش بده ببینم.

الهام : چه جووری نشونش بدم؟

عروسک دوم : ما چه می دونیم، اگه روح داری باید نشونش بدی.

الهام : ولی اون دیدم نمی شه؟

عروسک اول : چرا دیده نمی شه؟

الهام : نمی شه دیگه.

عروسک دوم : می گه نمی شه.

عروسکها : چرا نمی شه؟!

الهام : می خواین منو اذیت کنید.

عروسکها : کی؟! ما؟! نه!

الهام : می گم من روح دارم.

عروسک اول : نداری ...

الهام : دارم ...



عروسک دوم: نداری ...

الهام : دارم ...

عروسکها : نداری ...

الهام : حالا نشونتون می دم که دارم یا ندارم.

(الهام دنبال عروسکها می کند. عروسکها از هر طرف فرار می کنند. بالاخره هر یک خسته و نفس زنان در گوشه ای می افتند.)

الهام : من شکایت شمارو پیش مامانم می کنم، می گم همه تونو دور بریزه.

عروسکها : ماهم همین طور.

الهام : شما همین طور چی ؟

عروسک اول : شکایت تورو پیش مامانت می کنیم.

الهام : دِهه مثلاً می خواین چی بگین؟!

عروسک دوم : خیلی چیزها، صبرکن تا ببینی.

عروسک خرس : مااز حقمون دفاع می کنیم.

الهام : حالا یه حقی نشونتون بدم.

(الهام کیسه بزرگی می آورد.)

الهام : زود باشید راه بیفتید.

عروسک میمون : توکه نمی خوای مارو بندازی اون تو ...

عروسک خرس : اتفاقاً چرا... زود همتون برید تو ...

عروسک خرس : تو نمی تونی این کارو باما بکنی.

الهام : چرا می تونم.

عروسک دوم : پشیمون می‌شی.

الهام : به هیچ وجه، عجله کنید.

عروسک اول : تو داری اشتباه می‌کنی.

الهام : من تصمیم خودمو گرفتم.

عروسک خرس : ما می‌خواستیم کمک کنیم.

الهام : من به کمک شما احتیاجی ندارم.

عروسک دوم : داری، باید به حرف ما گوش بدی.

الهام : به اندازه کافی گوش دادم، دیگه نمی‌خوام چیزی بشنوم.

عروسک اول : ولی ما هنوز بهت نگفتیم ...

الهام : ساکت دیگه حرف نباشه.

عروسک دوم : ولی می‌خواستیم بهت بگیم ...

الهام : دیگه دارید حوصله‌مو سر می‌برید.

عروسک اول : که اون داره می‌آد ...

الهام : حرف بی حرف ... کی داره می‌آد؟!

عروسک میمون : دیگه گفتنش چه فایده داره؟

عروسک خرس : آره دیگه کار از کار گذشته.

الهام : بگید ببینم موضوع چیه؟

عروسک اول : دیگه همه چی تموم شد.

الهام : صبر کن ببینم، راجع به چی حرف می‌زنی؟

عروسک دوم : بهت نمی‌گم، چون تو دیگه مارو نمی‌خوای.

عروسک میمون : دیگه مارو دوست نداری.

عروسک خرس : آره بچه‌ها دیگه جای صبر کردن نیست، بریم

تو کیسه.

عروسکها : بریم.

الهام : صبر کنید.

الهام : من ... من شمارو دوست دارم.

عروسک اول : ولی تو میخواستی ...

الهام : آخه شما اذیتم کردید.

عروسک دوم : ما نمیخواستیم اذیت کنیم، میخواستیم بیدارت

کنیم.

الهام : همین کارم کردید، دیگه خواب از سرم پرید.

عروسک اول : منظور ما این نبود.

الهام : یعنی چی ؟!

عروسک دوم : توفقط چشمت بازه.

الهام : آها ... منظور تون اینه که...

عروسک دوم : وقتی مادرت صدات زد...

عروسک خرس : تو اهمیتی ندادی.

الهام : آخه من خیلی خوابم می‌آمد.

عروسک میمون : می‌دونیم.

عروسکها : برای همین اون از راهی که اومده بود برگشت؟!

الهام : برگشت؟! اون کی بود؟ چه جوری بود؟ چه شکلی بود؟

عروسک اول : اون نرم مثل شنها...

عروسک دوم : اون لطیف مثل رویا...

عروسک خرس : اون بزرگه مثل دریا...

عروسک میمون : اون خنکه مثل نسیم ...
عروسک اول : اون زییاست مثل صحرا...
عروسک دوم : اون جاریه مثل رودها...
عروسک خرس : اون عمیق مثل جنگل ...
عروسک میمون : اون خوشبوئه مثل گلها...
الهام : اون اومده بود اینجا؟!
عروسک اول : اومده بود پشت پنجره اتاقت.
الهام : برگشت؟!
عروسک دوم : اون از تو رنجید.
عروسک خرس : توی دلش آه کشید.
الهام : آه ... من اونو می‌خوام، بهم بگید اون اسمش چیه، کجا رفت؟
عروسک اول و دوم : بهش بگیم؟
الهام : آره ... آره بگید ...
خرس و میمون : فایده داره؟
الهام : آره ... آره فایده داره.
عروسک اول و دوم : دیگه مارو دور نمی‌اندازی؟
الهام : نه ... نه قول می‌دم.
خرس و میمون : دیگه دنبالمون نمی‌کنی؟
الهام : نه ... نه باور کنید.
عروسک اول : اگه به عهدش وفانکرد چی؟
الهام : وفامی‌کنم .

عروسک دوم : از کجا معلوم قولت قول باشه؟

الهام : برای این که باور کنید، هر کاری بگید می‌کنم.

میمون : هر کاری بگیم؟!

الهام : آره ...

عروسک میمون : بسیارخوب، پس خوب گوش کن. اول، باید هر

روز درس‌ها تو تنهایی بخونی.

الهام : ولی ...

عروسک میمون : ولی بی ولی ...

الهام : خیلی خب ...

میمون : دوم، تا زمانی که درست رو نخوندی، حق نداری بازی

کنی.

الهام : خب ...

میمون : سوم، باید هر روز در شستن ظرف‌ها و نظافت خانه به

مادرت کمک کنی.

الهام : ...

میمون : چهارم، باید شب ۴۰ تا کلاغ پَر بری و ۵۰ تا معلق بزنی.

الهام : چطور شد؟!

میمون : همین که گفتم.

الهام : لازم نیست من شرط شمارو قبول نمی‌کنم، شما دیگه

شورشو درآوردید.

میمون : باشه ماهم بهت نمی‌گیم.

الهام : شما خیلی بدجنسین. (ادای گریه کردن را درمی‌آورد.)

عروسک اول : تو اونو ناراحت کردی.
عروسک میمون : من فقط می خواستم سربه سرش بذارم.
عروسک دوم : ولی زیاده روی کردی، حالا باید ازش معذرت
بخوای.

میمون : باشه معذرت می خوام.
عروسک اول : بسه دیگه الهام، اون از تو معذرت خواست.
الهام : من دلم شکسته.
عروسک دوم : اون منظوری نداشت.
الهام : من خیلی ناراحتم.

عروسک اول : چیکار کنیم تا دیگه ناراحت نباشی؟
الهام : اگه می خواین ناراحت نباشم باید بگین اون کجا رفت.
عروسک دوم : اگه بهت بگیم، دیگه گریه نمی کنی؟
الهام : نه گریه نمی کنم، زودتر بگید.

عروسک اول : برای این که اونو بشناسی باید خوب چشاتو وا کنی.
عروسک دوم : باید خوب حواستو جمع کنی.
عروسک خرس : باید با دقت گوش کنی.

عروسک میمون : دقت با عقل و هوش کنی.
عروسک اول : اونی که می گیم وقتی که می آد، از نور پرفروغش
عروسک دوم : زمین و زمان، صحرا و جنگل روشن می شه.

عروسک خرس : اون همونه که وقتی می آد از عطر دل انگیزش ...
عروسک میمون : همه گل ها گیج می شن و از حال و از رmq
می رن.

عروسک اول : اون همونه که وقتی می‌آد، نوای دلنشینش ...
 عروسک دوم : مثل نسیمی آرام، می‌پیچه تو تن ما...
 عروسک خرس : اون قشنگه ...
 عروسک میمون : اون بزرگه ...
 عروسک اول : اون لطیف و مهربونه ...
 عروسک دوم : اون فرشتهٔ آسمونه ...
 الهام : یه فرشتهٔ آسمونی، بزرگ و قشنگ و لطیف ...
 عروسک اول : بایک دنیا عشق، اون تورو دوست داره.
 الهام : منو دوست داره؟ پس چرا نموند؟ چرا رفت ؟
 عروسک دوم : تو درو رو اون باز نکردی .
 الهام : من ؟! من اصلاً نفهمیدم که اون کی در زد.
 عروسک میمون : تو فهمیدی ولی اهمیت ندادی.
 الهام : کی ؟!
 عروسک خرس : وقتی مادرت صدات زد.
 عروسک اول : صبح سحر یادت نیست.
 الهام : یادمه ...
 عروسک دوم : وقتی خروس سحر، می‌خوند با شور و شرر.
 الهام : یادمه ... یادمه ...
 عروسک میمون : وقتی که گل و گیاه، جنگل و کوه و صحرا.
 عروسک خرس : شکر خدا رو گفتند.
 عروسک اول : دستاشونو روبه اون گرفتند و ذکر خدا رو گفتند.
 عروسک دوم : همون وقت، تو دختر بی‌خبر، لمیدی زود توی

تخت.

عروسک اول : چشمتو بستی فوری، به روی هرچه، هستی.
الهام : دیگه نگین ... دیگه نگین ... خیلی خجالت می کشم. از
رفتارم پشیمونم.

عروسک اول : هنوز نگفتیم از اون، فرشته مهربون ...
عروسک دوم : وقتی موندش پشت در، غمگین و دل شکسته ...
عروسک خرس : بادرد و آه جانسوز، رو کرد سوی خداوند.
عروسک میمون : برگشت سوی آسمون، اون دنیای بیکرون.
الهام : کاش می شد اون برگرده. ای دوستای عزیزم، چکار کنم؟
صداش کنید، بهش بگین برگرده، عجله کنین، دیر می شه،
من نمی خوام اون بره.

عروسک : ولی ما نمی تونیم این کارو بکنیم.
الهام : چرا ؟!

عروسک دوم : خودت باید صداش کنی.
الهام : من ؟! چطوری ؟!

عروسک اول : هنوز دیر نشده.
عروسک دوم : هنوز وقت سحر نشده.

عروسک خرس : هنوز آفتاب زیبا ...
عروسک میمون : روی زمین، پهن نشده.

عروسک اول : با صدای خروس خوان ...
عروسک دوم : برخیز از جای آرام ...

عروسک میمون : بشوی خواب رو از سر،

عروسک خرس : یاری بخواه از خدا...

عروسک اول : روکن سوی آسمان ...

عروسک دوم : شکر کن لطف بیکران .

صحنه دوم

(صدای بانگ خروس. همه عروسک‌ها در جای خود ثابت هستند. الهام در تخت خود خفته است. با بانگ بعدی خروس سحر، الهام از جا می‌پرد و در رختخواب می‌نشیند. اندکی به اطراف نگاه می‌کند. از رختخواب بیرون آمده و بر سر یکایک عروسک‌ها دست می‌کشد و آنها را می‌بوسد. صدای مادرش که او را صدا می‌زند شنیده می‌شود.)

مادر : الهام ... الهام جان بیدار شو ... وقت نمازه.

الهام : بیدارم مادر، آمدم ...

(الهام خارج می‌شود. با خروج او عروسک‌ها دور هم جمع شده و شعر می‌خوانند.)

صبح شد، صبح شد، سحر شد بازم وقت نماز شد
برخیز ای کودک من روکن سوی خداوند
بکوش در راز و نیاز تا شوی تو خوب و ناز

پایان



کتابخانه کودکان

۴۱۷

۱۳

و یزکیهم
و یعلمهم
الکتاب
والحکمه
معاونت
پرورشی
اداره کل امور فرهنگی و هنری

